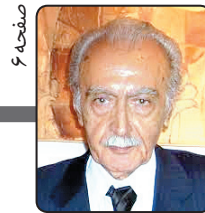


ضرورت پیامبری
«آیت الله ابراهیم امینی»



مروری بر زندگانی رسول الله
«استاد شهید مرتضی مطهری»



پاک و منزّه ششم امام تشیع
«استاد ادیب برومند»



ابعاد شخصیت معنوی پیامبر

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای

وجود نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و اله و سلم)، بزرگترین مایه وحدت در همه ادوار اسلامی بوده است و امروز هم می تواند باشد؛ چون اعتقاد آحاد مسلمانان به آن وجود اقدس بزرگوار، با عاطفه و عشق توأم است، لذا آن بزرگوار، مرکز و محور عواطف و عقاید همه مسلمانان است و همین محوریّت، یکی از موجبات انس دلای مسلمان و نزدیکی فرق اسلامی با یکدیگر به حساب می آید.

هیچ انسانی قادر نیست ابعاد شخصیت نبی اکرم را به نحو کامل بیان کند و تصویر نزدیک به واقعی از شخصیت آن بزرگوار ارائه دهد. آنچه ما از برگزیده پروردگار عالم و سرور پیامبران سراسر تاریخ شناخته و دانسته ایم، سایه و شبی از وجود معنوی و باطنی و حقیقی آن بزرگوار است؛ اما همین مقدار معرفت هم برای مسلمانان کافی است تا او را حرکت آنها را به سمت کمال تضمین کند و قله انسانیت و اوج تکامل بشری را در مقابل چشم آنان قرار بدهد و ثابا آنها را به وحدت اسلامی و تجمع حول آن محور تشویق کند. بنابراین توصیه ما به همه مسلمانان عالم این است که روی ابعاد شخصیت و زندگی و سیره و اخلاق پیامبر گرامی اسلام و تعلیمی که از آن بزرگوار به صورت ماثور و منصوص به ما رسیده، کار زیادی انجام دهند. بعد از دوران قرون وسطی، که در دنیای مغرب زمین و مسیحیت، تهاجم تبلیغاتی وسیعی نسبت به شخصیت رسول اکرم (ص) انجام گرفت و دشمنان سوگند خورده اسلام فهمیدند یکی از راههای مبارزه با اسلام این است که چهره نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و اله و سلم) را مخدوش بکنند و کارهای زیادی هم در این زمینه انجام دادند، تا امروز که دشمن به طور مستمر و با شیوه های مختلف، روی امحای شخصیت پیامبر از ذهن های آزادگان عالم کار کرده است، مردم بسیاری در دنیا هستند که اگر پیامبر اسلام را به همان اندازه ای که مسلمان ها می شناسند یا حتی کمتر؛ یعنی فقط شبی از آن چهره منور بر دلهای آنان آشکار بشود، عقیده و گرایش آنها نسبت به اسلام و معنویت اسلامی تضمین خواهد شد. ما باید روی این مسأله کار کنیم.

بزرگ ترین تبلیغ برای اسلام، شاید همین باشد که ما چهره پیامبر اسلام را برای بینندگان و جویندگان عالم روشن کنیم و بسیار بجاست قبل از آنکه دشمنان و مخالفان، با روشها و شیوه های فرهنگی و هنری پیچیده خود، چهره آن بزرگوار را در اذهان مردم بی خبر عالم مخدوش کنند، مسلمانان هنرمند و مطلع و آگاه به شیوه های گوناگون در عالم، با بیان و تبلیغ و تبیین درباره آن شخصیت معظم و مکرم، کار علمی و فرهنگی و هنری و تبلیغی بکنند. اینها کارهای لازمی است.

شما در همین اواخر ملاحظه کردید که وقتی استکبار جهانی به برکت انقلاب اسلامی، با رشد معنوی اسلام مواجه شد و در جبهه نظامی و سیاسی نتوانستند انقلاب و جمهوری اسلامی را که امروز مظهر و نمودار اسلام عملی است، بکوبند و شکست بدهند، به تهاجم فرهنگی دست زدند؛ لذا مزدور خودشان را وادار کردند تا به شخصیت رسول اکرم و نبی معظم اهانت بکنند و شیطان صفتی، به دستور شیاطین زر و زور عالم، آن کتاب شیطانی را بنویسد که البته با پاسخ و عکس العمل قاطع مسلمان عالم و در مقدم آنان، امام بزرگوار و رهبر عظیم الشان و فقید ما مواجه شدند که به هدر بودن خون آن شیطان صفت و اعدام او حکم کردند.

پس، یک مطلب این است که باید شخصیت رسول اکرم و ابعاد گوناگون وجود آن بزرگوار،

بقیه در صفحه ۲



آیت الله العظمی
جوادی آملی

رسول گرامی را ارزیابی کنیم که حقیقت قرآن را بشناسیم و هر آنچه به عنوان آیه تدوینی کتاب اوست، در وجود مبارک آن پیامبر، به عنوان آیه تکوینی و وجود عینی متحقق است، و اگر برای معارف کتاب آسمانی درجاتی هست، برای ولایت و رسالت اولیا و فرستادگان خدا نیز مراتبی خواهد بود، و اگر اکتناه قرآن مقدور همه نیست، لافل دسترسی به برخی از درجات آن مقدور محققان هست و به همان میزان می توان رسول خدا و سیره علمی آن حضرت را شناخت.

بقیه در صفحه ۳

سیره رسول رحمت

مقام موسای کلیم در حدّ تورات و مقام عیسی مسیح در حدّ انجیل جلوه گر شده است، انبیای پیشین نیز در حدّ کتب و صحف آسمانی خود ظهور کرده اند، وقتی سیطره و فضیلت قرآن بر همه کتابهای انبیای سلف ثابت شود، سیطره و فضیلت رسول خاتم نیز بر دیگر انبیای ثابت می شود، زیرا پیغمبر در حدّ قرآن است و قرآن، مهیمن است، پس پیغمبر اسلام مهیمن است.

قرآن مظهر

از برجسته ترین مزایای علمی رسول اکرم (ص) آن است که خدای سبحان قرآن را به او آموخته و حقیقت آن را در قلب مظهر او القا کرده، پس زمانی می توانیم سیره علمی

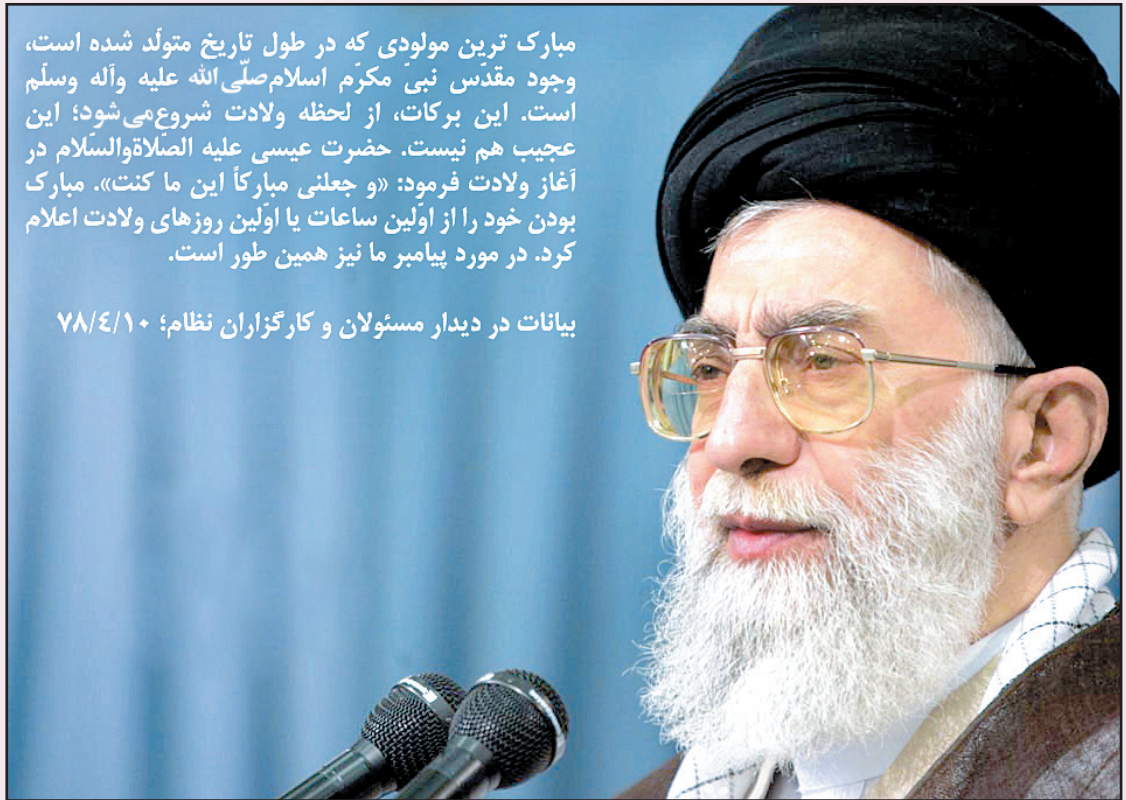
خداوند می فرماید: همه انبیای حق آوردند؛ ولی کتب انبیای گذشته، زیر هیمنه و سیطره و نفوذ قرآن کریم حفظ می شود؛ وقتی خدا قرآن را مهیمن بر کتب انبیای پیشین قرار داده، چون کمال علمی هر پیامبری در کتاب آسمانی او و کمال علمی پیغمبر خاتم نیز در قرآن ظهور می کند، پس رهاورد رسول خدا بالاتر از کتب انبیای پیشین است. هر پیغمبری امتش را به محتوای کتابش دعوت می کند و عصاره دعوت پیامبر خاتم که خود واجد معارف قرآن است، نیز هدایت به مضامین بلند قرآن کریم است.

حاصل آنکه: مقام و شخصیت معنوی هر پیغمبر در کتاب آسمانی او تجلی می کند،

ابعاد شخصیت معنوی پیامبر

مبارک ترین مولودی که در طول تاریخ متولد شده است، وجود مقدس نبی مکرم اسلام صلی الله علیه وآله وسلم است. این برکات، از لحظه ولادت شروع می شود؛ این عجیب هم نیست. حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام در آغاز ولادت فرمود: «و جعلنی مبارکاً این ما کنت». مبارک بودن خود را از اولین ساعات یا اولین روزهای ولادت اعلام کرد. در مورد پیامبر ما نیز همین طور است.

بیانات در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام؛ ۷۸/۴/۱۰



مسلمانانی که بصیرند، اینها را می فهمند و می دانند که در این موقعیت، اگر پرچم وحدت اسلامی بلند شد، دلهای مسلمانان قهراً به جایی متوجه خواهد شد که حقیقتاً اسلام حاکم است و ملاکها و معیارهایش از اسلام گرفته شده و ملاک حاکمیت و مدیریت و مسئولیت، مسلمان بودن است و مصداق این آیه شریفه است: «الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امرو بالمعروف و نهوا عن المنکر» (حج: ۴۱). مردم دنیا این را می بینند و دلهاشان متوجه ایران اسلامی خواهد شد.

لذا امروز، تمام تشکیلات تبلیغاتی وابسته به استعمار و استکبار و ایادی آنها در همین منطقه اسلامی، دست به دست هم داده اند تا با تبلیغات منفی، وحدتی را که مورد نظر اسلام است، بشکنند؛ لذا علمای اسلام باید مواظب باشند. مراقب این مذاهب اختراعی و جعلی که ناقض وحدت اند باشید. مواظب این دلارهای نفتی که برای ایجاد تفرقه به کار می رود، باشید. مواظب این دستهای پلید و مزدور که سعی می کنند «عروة الوثقی» وحدت بین مسلمین را بگسلند و پاره کنند، باشید. با اینها برخورد کنید. این، لازمه علاقه به وحدت و پیمودن راه وحدت اسلامی است و بدون آن ممکن نیست.

مادر مسأله وحدت جدی هستیم. ما اتحاد مسلمین را هم معنا کرده ایم. اتحاد مسلمین به معنای انصراف مسلمین و فرق گوناگون از عقاید خاص کلامی و فقهی خودشان نیست؛ بلکه اتحاد مسلمین به دو معناست که هر دوی آنها باید تأمین بشود:

اول اینکه فرق گوناگون اسلامی (فرق سنی و فرق شیعه) که هر کدام فرق مختلف کلامی و فقهی دارند، حقیقتاً در مقابله با دشمنان اسلام، همدلی و همدستی و همکاری و همفکری کنند. دوم اینکه فرق گوناگون مسلمین سعی کنند خودشان را به یکدیگر نزدیک کنند و تفاهم ایجاد نمایند و مذاهب فقهی را باهم مقایسه و بر هم منطبق کنند. ممکن است بسیاری از فتاوی فقه و علما در دو مذهب، با مختصر تغییری، به هم نزدیک شوند؛ اگر مورد بحث فقهی عالمانه قرار بگیرد.

لذا ما بسیار علاقه مندیم که «دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیه» را ایجاد کنیم. البته در گذشته این کار شروع شده و تلاشهای مخلصانه‌ای هم انجام شده؛ اما اکنون مدت مدیدی است که ما حرکت خوبی مشاهده نمی کنیم، لذا احساس می کنیم که این کار باید انجام بگیرد و مردم مخلص و مؤمن و علمای دنیای اسلام همکاری کنند. ما آماده هستیم و مایلیم که میزبان این مجموعه باشیم و زحمات و خدماتهای این کار را برعهده بگیریم.

علمای اسلامی باید کوشش کنند. فقه و متکلمین و فلاسفه اسلامی بنشینند و آراء را بر یکدیگر منطبق کنند و در مجموعه‌هایی جمع نمایند تا نظرات فرق مختلف اسلامی در مجموعه ای واحد در اختیار همه مسلمین قرار بگیرد. این، از جمله کارهای بسیار لازم و ضروری است و امیدواریم که همت صاحب همتان، این کار را به انجام برساند.

✽ برگرفته از کتاب «حدیث ولایت»، ج ۲

که امروز وحدت اسلامی یعنی تجمع مسلمین حول محور ایران اسلامی. آنها می دانند که دلهای مسلمین، امروز به ام القرای اسلام، یعنی ایران اسلامی متوجه است. می دانند که امروز در دنیای اسلام و در سراسر عالم، آن جایی که قرآن، رسماً و عملاً حاکمیت دارد، ایران اسلامی است.

ایران مثل بسیاری از کشورهای مسلمان نیست که علی الظاهر اسلامی باشند و سران و رهبران آن دم از اسلام بزنند، اما عمل آنها از اسلام دور و بیگانه باشد. در ایران اسلامی، کسانی که در رأس امور هستند، شرط قبول و تحمل مسئولیتشان، ایمان و تقواست.

در اینجا، مثل بعضی از دیگر کشورهای اسلامی نیست که مسئولان و رهبران فسق و فجور کنند و محرمات کبیره را که قرآن ناطق به حرمت آنهاست، عملاً انجام بدهند و شرب خمر و تجاوز و تعدی از حدود الهی بکنند و نوکری دشمنان خدا و دشمنی با بندگان صالح او بکنند و بر مؤمنین و متقین و علما فشار وارد آورند و در عین حال، نام خودشان را مسلمان بگذارند.

تنها نقطه‌ای در عالم اسلام که مسئولان کشور و اداره کنندگان و مدیران، باید از نظر مردم به تقوا و ایمان و تعبد شناخته شده باشند، ایران اسلامی است. مردم دنیا می بینند و حس می کنند که بقیه کشورها ادعای اسلام می کنند و زمامدارانشان فساق و فجاری در رأس امور قرار می دهند و مردم مسلمان هم مشاهده و تحمل می کنند و چاره ای ندارند.

به بعضی از کشورهای اسلامی مدعی اسلامیت و ترویج اسلام نگاه کنید؛ بعضی از آنها آنقدر پرو و وقیح هستند که خودشان را بانسی و صاحب و مروج اسلام هم به حساب می آورند و معرفی می کنند؛ در حالی که کیسول فساد و انحطاط و منشأ محرمات و گناهان کبیره هستند! این را مردم دنیا می بینند.

هرکاری که امروز در خدمت اسلام است، مورد نعمت دشمنان اسلام است. وحدت میان مسلمین، یکی از مصادیق این قاعده کلی است. اگر حقیقتاً لازم است که مسلمین عالم با یکدیگر متحد شوند و اگر این اتحاد به حال اسلام و مسلمین مفید است که ظاهراً در نظر عقلا و مصلحان عالم اسلام، جای شکی در این حرف نیست؛ پس باید مطمئن بود که امروز توطئه دشمن علیه این وحدت، از همیشه بیشتر است.

من، به همه برادران مسلمانی که در سراسر عالم هستند، توجه و تذکر می دهم که تبلیغات استکبار جهانی علیه جمهوری اسلامی را که از طریق خبرگزاری‌ها و مطبوعات و رادیوها و اظهارات رسمی سیاسیون منتشر می شود، با این منطق و قاعده کلی بسنجند و معنا کنند که تمام دستگاههای تبلیغاتی استکبار و در رأس آنها آمریکا، امروز بسیج شده‌اند تا جمهوری اسلامی و ایران و ملت اسلام را برخلاف آنچه که هست، در چشم مردم عالم معرفی کنند و نشان بدهند. این، مسأله بسیار مهمی است.

امروز، پولهای دستگاه استکبار و ایادی آنها، در دنیا و بیشتر از همه در دنیای اسلام، برای ایجاد تفرقه بین مسلمین خرج می شود تا اگر بتوانند که نخواهند توانست، بین ایران اسلامی و مسلمانان عالم اختلاف ایجاد کنند و فاصله بیندازند. جنگ دشمن ساخته شیعه و سنی، به برکت انقلاب اسلامی، بحمدالله، رو به خمود و خاموشی رفت و برادران شیعه و سنی در میدانهای مختلف در کنار هم قرار گرفتند و به یکدیگر کمک کردند و برادروار با هم حرکت کردند که حق هم همین بود. ولی امروز تبلیغات جهانی سعی می کند باز هم این شعله را مشتعل تر و این آتش را برافروخته تر کند و ایمن اختلاف را که رو به از بین رفتن است، دوباره زنده نماید. چرا؟ چون می دانند

بقیه از صفحه اول

مثل اخلاقیات و روش حکومت و مردم‌داری و عبادت و سیاست و جهاد و تعلیمات خاص و غیره را مورد توجه قرار داده و روی آن کار بسیاری انجام دهیم. و در این خصوص فقط کتاب ننویسیم، بلکه کارهای هنری و تبلیغی را با استفاده از شیوه‌ها جدید و تکنیک‌های موجود شروع کنیم و نه فقط در جمهوری اسلامی، بلکه در همه انحای جهان اسلام، آن را انجام دهیم.

و اما درباره مسأله وحدت مسلمین و هفته وحدت باید بگوییم که اگر وحدت و نزدیکی فرق اسلامی چیزی است که در خدمت اسلام است و اگر قبول داریم که اتحاد مسلمین به حال مسلمین مفید است و در جهت عظمت اسلام می باشد، باید معتقد باشیم که از سوی دشمنان اسلام، سخت‌ترین تلاشها و پیچیده ترین توطئه‌ها، علیه این وحدت و اتحاد در جریان است. این دو امر از هم غیرقابل انفکاک اند. امروز، هر چیزی که برای اسلام نافع تر است، از نظر دشمنان اسلام مبعوض تر است. امروز، هر چیزی که بیشتر در جهت عظمت اسلام باشد، بیشتر هم مورد تهاجم دشمنان اسلام است. این، یک معادله قطعی است.

شما ببینید که امروز فشار دشمنان اسلام، روی کدام نقطه از دنیای اسلام بیشتر است؟ همان قدرت‌ها و دشمنانی که به بعضی از سلاطین و رؤسای کشورهای مسلمان، دست دوستی و صمیمیت داده اند و با همه وجود از آنها دفاع می کنند و پول و سلاح و تجهیزات و تبلیغات را در خدمت آنها قرار داده‌اند، امروز با تمام وجود، علیه جمهوری اسلامی و نظام و ایران اسلامی، در حال تلاش و کوشش اند. چرا؟ چون فهمیده اند که در جمهوری اسلامی و نظام ما، عظمت اسلام تضمین و تعقیب خواهد شد.

بقیه از صفحه اول

اسوه جهانیان

آیاتی در قرآن رسول خدا را به عنوان اسوه والگوی انسانها معرفی می‌کند و آیاتی دیگر، آن حضرت را مهذب و تزکیه شده الهی می‌داند، آنگاه می‌فرماید: او اسوه شماست، به او اقتدا کنید. فرموده خدا که: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه» بعد از آن است که پیغمبر خود را به آداب الهی مؤدب سخاوت، با دستوراتی نظیر: «خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین» آراسته است.

در عظمت رسول خدا همین بس که خدای سبحان می‌فرماید: «ولقد اتیناک سبعاً من المثنائی القرآن العظیم»؛ ما سوره مبارکه «فاتحه» و قرآنی عظیم را به تو دادیم. کتابی که: «لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیناه خاشعاً متصدعاً من خشیه الله» اگر حقیقت آن را بر کوه نازل می‌کردیم، متلاشی می‌شد، کوه توان تحمل عظمت قرآن را ندارد، اما تو به خوبی آن را تحمل می‌کنی.

انسان که در برابر قرآن، هیچ عکس العملی نشان نمی‌دهد، به این جهت است که قرآن را تحمل نکرده‌اند، تنها اندکی از وجود لفظی و کتبی یا از مفهوم ذهنی آن بهره‌برده، وحی قرآنی در جان‌شان ننشسته است، و گر نه آنان نیز در خود احساسی داشتند و برخورد می‌لرزیدند چنانکه در این باره می‌فرماید: «الله نزل احسن الحدیث کتاباً متشابهاً مثنائی تشعُر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله...»؛ اندام کسانی که از خشیت الهی برخوردارند در برابر عظمت قرآن می‌لرزد، ابتدا بی‌تابی می‌کنند، سپس به آن مانوس شده بدن و دلشان آرامش می‌یابد.

انان که واکنشی در برابر قرآن ندارند، برای آن است که وحی قرآنی به دلشان نمی‌نشیند، و گر نه مؤمن هنگامی که قرآن بر او تلاوت می‌شود، بر ایمانش افزوده می‌گردد: «إذا نلت علیهم ایاته زادتهم ایماناً» و هنگام یاد حق، دل او می‌تپد: «الذین إذا ذکر الله وجلت قلوبهم» اگر با ذکر نام الهی دل ما نمی‌تپد، برای آن است که به دلمان راه پیدا نکرده، ذکر لفظی هست ولی قلبی نیست، یاد خدا که به دل راه یافت، حتماً آن دل در برابر محبوب مطلق، به تیش درمی‌آید، خاصیت ذکر خدا آن است که ابتدا همراه آن تیش باشد، سپس انس و آرامش لذت بخشی پدید آید و هر چه ظرفیت قلب بیشتر و انس با قرآن افزون‌تر باشد، تحمل و آرامش در سایه آن بیشتر خواهد بود، لذا اگر قرآن بر کوه نازل می‌شد، آن را متلاشی می‌کرد؛ ولی بر قلب رسول اکرم(ص) نازل شد و آن حضرت همچنان آرام بود «نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المندزین»؛ قلب او آن قدر استوار و مستحکم بود که از هر کوهی متصلب تر می‌نمود.

عظمت در اخلاق

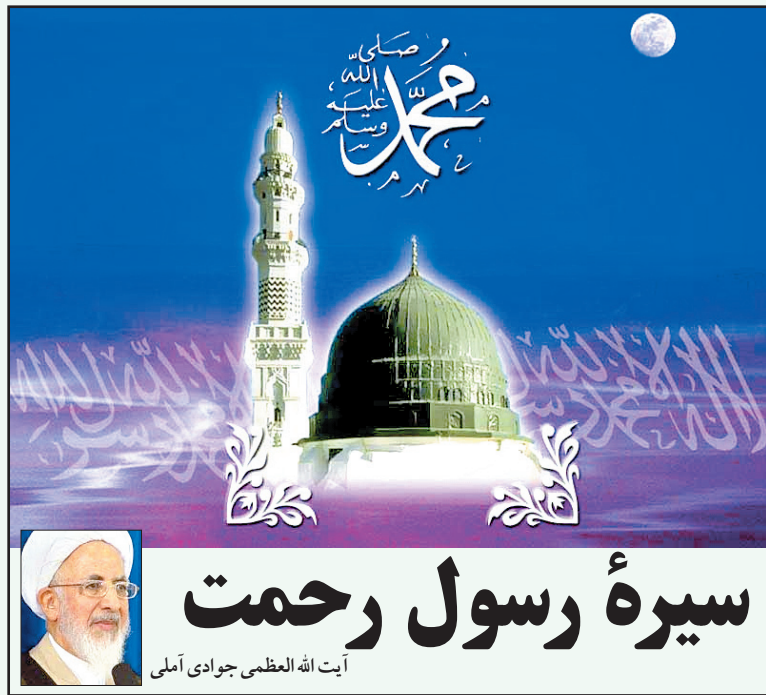
خداوند پیامبر خود را به عظمت اخلاقی می‌ستاید: «و انک لعلی خلق عظیم» با جمله اسمیه و تأکید می‌فرماید تو دارای اخلاق عظیمی هستی. وقتی خدای سبحان از چیزی به عظمت یاد کند، معلوم می‌شود که از عظمت فوق العاده‌ای برخوردار است؛ چون او هر چیزی را به عظمت نمی‌ستاید؛ بسیاری از موارد را با صفت «ضعف» یا «قلت» یاد می‌کند، سراسر دنیا را اندک می‌شمرد: «متاع الدنیا قلیل» و از دسپسه‌های شیطان به عنوان: «إن کید الشیطان کان ضعیفاً» سخن می‌گوید؛ اما وقتی از خلق رسول خدا(ص) نام می‌برد، می‌فرماید: ای پیامبر تو واجد همه ملکات نفسانی در حد اعلی هستی؛ دید باطلی است که انسان چون کفار قریش، عظمت را در سایه ثروت بداند، آنها که گفتند: «لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القرینین عظیم» فلان ثروتمند ساکن مکه یا مدینه یا طائف را عظیم می‌دانستند، عظمت به خلق است نه مال، و رسول اکرم(ص) از این خلق عظیم برخوردار است.

خداوند پیامبر اکرم(ص) را شخصیتی جهانی دانسته و در باره قلمرو رسالت او می‌فرماید: ما تو را برای جهانیان فرستادیم اما بر مؤمنان منت نهادیم. این دو نکته در باره قرآن کنار هم آمده است که قرآن کتابی جهانی است: «شهر رمضان الذی أنزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان»؛ لیکن تنها اهل تقوا از آن طرفی می‌بندند: «ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین» این کتاب برای همه آمده، ولی عده‌ای به عمد خود را از آن محروم کرده‌اند، کتابی جهانی است ولی اهل تقوا و فضیلت از آن بهره می‌گیرند. درباره رسول خدا نیز این دو تعبیر را دارد، از طرفی

می‌فرماید: «وما أرسلناک إلا کافه للناس: تو پیامبری جهانی هستی» و از طرف دیگر می‌فرماید: «لقد منّ الله علی المؤمنین إذ بعث فیهم رسولا من أنفسهم: خداوند بر مؤمنان منت نهاده پیامبری را از خودشان در میان آنها برانگیخت» «منت» عبارتست از نعمت سنگین و بزرگی که تحمل آن آسان نیست، تنها مؤمن از عهده پذیرش نعمت پیامبری و اطاعت از آن، به خوبی برمی‌آید، نعمت ایمان، رسالت و ولایت چنین است. در باره اصل ایمان می‌فرماید: «بل الله یمنّ علیکم أن هدیکم للإیمان» و درباره اصل امامت: «و نرید أن نمنّ علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أئمه» ما می‌خواهیم بر مستضعفان منت نهاده، از بین آنها افرادی را بر انگیزیم به مقام امامت بر زمین برسانیم» و در باره رسالت نیز فرمود: «لقد منّ الله علی المؤمنین...».

علت منحصر ساختن منت بر مؤمنان، با اینکه رسول خدا پیامبری جهانی است، عدم پذیرش نعمت از ناحیه دیگران است، از این رو در سوره سبا می‌فرماید: «و لکن اکثر الناس لا یعلمون» وقتی اکثر مردم آگاه نباشند و از این نعمت خود را محروم سازند، پس منتی هم نیست؛ زیرا نعمت را تحمل نکردند. حاصل آنکه: رسالت پیامبر برای همه انسانها تا روز قیامت هست،

من رحمت عامه‌ای دارم: «رحمتی وسعت کل شیء»؛ یعنی هر چه مصداق شیء است مشمول رحمت من است. و از طرف دیگر می‌فرماید: متقیان، از رحمت ویژه‌ام برخوردارند: «فسأکتبها للذین یتقون». رحمت عامه مقابل ندارد، ولی مقابل رحمت خاصه، غضب است که زیر پوشش رحمت عامه است چنان که رحمت خاصه زیر پوشش رحمت عامه است، اینکه ما خدا را به رحمت فراگیرش سوگند می‌دهیم ناظر به همان رحمت مطلقه‌ای است که مقابل ندارد. قرآن نیز مظهر رحمت عامه است زیرا گرچه برای هدایت مردم است ولی سایر موجودات نیز که به تبع مردم آفریده شده‌اند از فیض قرآنی بهره‌مند می‌شوند. اگر همه مردم پیرو قرآن باشند جهان اصلاح خواهد شد چون اگر فسادی هست بر اثر وجود انسانهای فاسد است و گر نه: «ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت» عالم، هماهنگ و موزون است، محرومیت و فساد به خاطر «فیظلم من الذین هادوا حرماً» است. وعده خدا این است که: «ولسوأنهم أقاموا التوریه والإنجیل وما أنزل الیهیم من ربهم لاکلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم» آنان که به کتاب آسمانی خود ارج نهاده و به دستور خدا عمل می‌کنند، هم از روزی‌های بالا (مانند باران مناسب و



تابش مناسب آفتاب) یا روزی‌های معنوی (مانند علوم و معارف) برخوردار خواهند بود و هم از روزی‌های زمینی چون مزارع و مراتع. اصولاً کسی که در صراط مستقیم قرار گرفت، فیض مادی و معنوی به سوی او سرازیر می‌شود، لیکن فقط گروه مخصوصی به این فیض عظیم راه می‌یابند. پس قرآن هم در رحمت عامه مظهر عمومیت رحمت خداست: «هدی للناس» و هم در رحمت خاصه مظهر خصوصیت رحمت خداست: «هدی للمتقین».

پیامبر اکرم(ص) رحمت عامه‌ای است که همگان از او استفاده تکوینی و بهره غیر تکوینی می‌برند، از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که: در خدمت پیغمبر، از جایی عبور می‌کردیم، به هیچ درخت و سنگی نمی‌رسیدیم جز اینکه به‌آن حضرت سلام عرض می‌کردند! آری، همه چیز در پیشگاه رحمت خاصه خاضع است.

پیامبر بشیر و نذیر

در سوره سبا فرمود: «پیامبر بشیر و نذیر است» بشیر و نذیر بودن در کنار راهنمایی کردن است او راه و نتیجه پیروان آن را نشان داده، عواقب تلخ انحراف از راه را نیز بیان می‌کند از این رو بشیر و نذیر است. در سوره «احزاب» نیز پیامبر را با این اوصاف معرفی می‌کند: «یا ایها النبی انّا أرسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً» این آیه، رسالت عامه پیامبر را بیان می‌دارد، یعنی تو را برای جهانیان فرستادیم تو چون آفتاب روشنی بخشی. آفتاب برای همه مردم است اما بهره خاص را بینایان می‌برند، پیامبر راهنمای همه مردم است، اما صاحب‌ظنران، محققان و انسانهای وارسته از وی بهره می‌برند نه تبهکاران. اهل

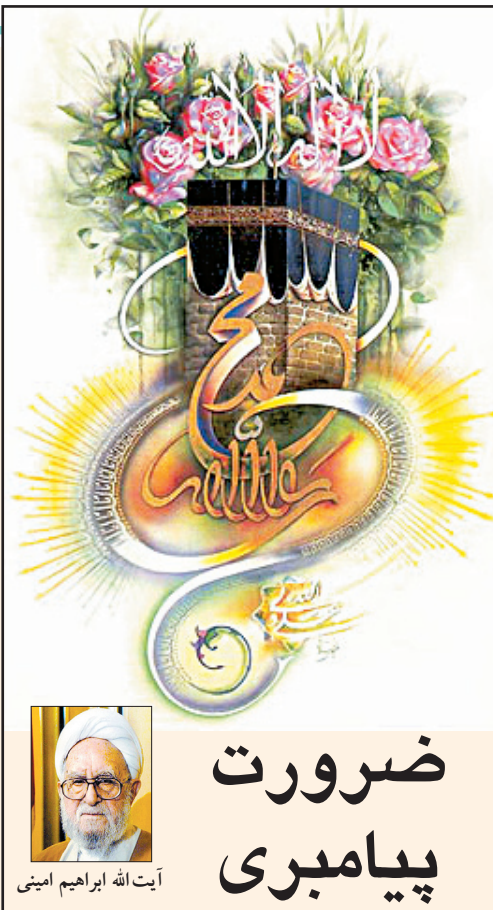
مطالعه، نویسندگان، کسانی که کاری مثبت انجام داده، قدمهای خیر و سودمند برمی‌دارند به طور صحیح از آفتاب بهره می‌گیرند نه کسانی که بیراهه رفته یا به گناه تن در می‌دهند. فرمود: تو هرگز خاموش نمی‌شوی، و اگر بخواهند نور تو را خاموش کنند خداوند مانع می‌شود: «یریدون أن یطفؤا نورالله بأفواههم ویأبی الله إلا أن یتّم نوره» یا: «والله یتّم نوره» این سراج منیر، پیوسته روشن و روشنگر جهانیان است.

عصاره رسالت و شخصیت حقوقی رسول خدا به صورت قرآن کریم متجلی است و این، چراغی است که خدای سبحان برافروخته و هرگز خاموشی ندارد چون: «ما یفتح الله للناس من رحمۃ فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده». انسان چگونگی می‌تواند چراغ الهی را خاموش کند؟ از هر وسیله‌ای که بخواهد کمک بگیرد، آن وسیله سپاه و ستاد خداست: «الله جنود السموات والأرض» خود آن ابزار، قبل از اینکه در اختیار انسان باشد در اختیار خداست و خود انسان قبل از اینکه مسلط برخورد باشد، زیر سلطه قهر و قدرت باری تعالی است؛ اعضا و جوارح هر انسانی هم سپاه مسلح خداست، بنابر این فرض ندارد کسی بتواند نور خدا را خاموش کند. با مدیدن دهان، نمی‌توان آفتاب را خاموش کرد؛ آنچنان که می‌توان شمع را خاموش کرد! جز اینکه انسان خود را به رنج افکند راه بجایی نمی‌برد، زیرا بین شمس و شمع فرق نگذاشت. خدا می‌فرماید: این سراج منیر را نه تنها برای مؤمنان که برای همه مردم فرستادم گرچه در آیه بعد می‌فرماید: مؤمنان را بشارت بده و این بشارت خاص است: «وبشر المؤمنین بأن لهم من الله فضلاً کبیراً» تو مبشر جهانیان هستی اما تنها مؤمنان از تو استفاده کرده آنان را به رحمت خاصه نوید می‌دهی و گر نه توده انسان‌ها از خلق و سبک زیست مردمی تو بهره می‌برند، هر چند به راه نینابند، حد اقل از تیرگی آنها کاسته می‌شود.

خاتم کمالات

هیچ مقامی بالاتر از مقام رسول اکرم نیست و گر نه پیغمبر دیگری می‌آمد و ظاهر آیه «و أن الی ربک المنتهی» آن است که نهایی ترین درجه رجوع الی الله همان مقامی است که، پروردگار رسول اکرم است یعنی گرچه همه موجودات زیر پوشش ربوبیت رب العالمین اداره می‌شوند، لکن با حفظ مراتب و درجات، که به درجات و مراتب عبودیت آنها ارتباط مستقیم دارد، هرکس عبودیتش کاملتر باشد تحت ربوبیت اسم کامل‌تر قرار دارد و نهایی ترین اسم‌ها کلمه «المنتهی» با الف و لام، ناظر به همین است؛ همان اسمی که رسول اکرم(ص) در تحت ربوبیت اوست. از تعبیرهای اجمالی و تفصیلی خداوند در

قرآن می‌توان چنین استنباط کرد که رسول گرامی به تنهایی معادل مجموع جهان کیهانی است، چون گاهی می‌فرماید: «ربّ السموات والأرض وما بینهما ورب المشارق» و گاهی می‌گوید: «ربک». به هر حال رسول اکرم به تمامی کمالات گذشتگان خاتمه بخشیده و راهگشای همه مسائل و مشکلات آینده است. هیچ مطلب و مشکل نظری نیست که در پرتو وحی آسمانی و عقل رسول اکرم حل نگردد و نیز هیچ مشکل عملی وجود ندارد که در سایه حکمت عملی و ره آورد عقل عملی آن حضرت گشوده نشود، او گذشته‌ها را تکمیل و راه را برای آینده‌ها باز کرد، لذا خاتم انبیا شده و نبوت او ختم دایره نبوت است. خدای سبحان نبی اکرم را با سیره توحیدی تربیت و تأدیب نمود و به حضرتش فرمود: «قل إن صلاتی ونسکی ومحبابی ومماتی لله رب العالمین»؛ اگر نبی اکرم(ص) به جز وحی در مسائل اعتقادی، سخن نمی‌گوید، و اگر خدای سبحان به او اجازه داد که بگوید حیات و مماتم لله رب العالمین است، برای آن است که از صدر عقیده تا ساقه عملش همه و همه بر اساس توحید استوار است و این اساس، هرگز با شرک و طغیان سازگار نیست. نه خود، سر از طغیان در می‌آورد و نه به طغیانگران اجازه تعدی می‌دهد. نه به خود اجازه سکوت ناروا و سازشکارانه می‌دهد، و نه سکوت دیگران را امضا می‌کند. وقتی معرفت توحیدی و رفتار موحدانه نه تنها ملکه راسخ بلکه از باب اتحاد عارف و عرفان و معروف، یکی شد و همه شئون وجودی انسان موحد را معارف علمی و عملی توحید تأمین نمود، چنین شخصی زندگی و مرگ او موحدانه بوده و فقط برای خدای سبحان خواهد بود.



آیت الله ابراهیم امینی

ضرورت پیامبری

و انسان را به سوی کمال و سعادت حقیقی رهنمون گردد؛ نه سعادت و کمال پنداری و خیالی. برنامه ای که بر اساس فضایل و کمالات انسانی، استوار باشد و توجه انسان را به پرورش روح ملکوتی و نیل به مقام قرب الهی معطوف سازد و دنیا را مزرعه آخرت بداند. در تدوین و تنظیم قوانین آن، منافع واقعی همه انسان‌ها منظور شده باشد و از تنگ نظری و تبعیض‌های بی جا و گروه گرایی مبرا باشد، خداوند متعال می فرماید:

«ای مؤمنان! هرگاه خدا و پیامبرش شما را به یک امر (برنامه) زندگی ساز دعوت می کنند بپذیرید و بدانید که خدا میان انسان و قلبش میانجی می شود و نزد او محشور خواهید شد.

«ای مردم! در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده و ما به سسوی شما نوری روشن فرو فرستاده ایم، پس آنانی که به خدا ایمان آورده و به او پیوندند، به زودی آنها را در جوار رحمت و عنایت خود درآورد و به سوی خویش و به راه راست هدایت کند.

مردم مجموعه واحد (و یک پارچه ای) بودند [اما اختلاف پیدا کردند]. پس خدا پیامبرانی بشارت آور و بیم دهنده فرستاد و با آنان کتاب حق نازل کرد تا میان مردم در آنچه اختلاف کردند قضاوت شود. در آن اختلاف نکرد مگر کسانی که [کتاب] به آنها داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود. پس خدا ایمان آورندگان را در آنچه اختلاف داشتند رهنمون شد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

تدوین برنامه سعادت

بعد از این که با شرایط و خصوصیات برنامه کامل و مورد نیاز انسان‌ها آشنا شدیم، اکنون این سؤال مطرح می شود که جعل و تدوین چنین برنامه ای بر عهده چه کسی است؟ آیا همه انسان‌ها یا دانشمندان و خردمندان و اصلاح طلبان می توانند چنین برنامه کامل و دقیقی را تنظیم نمایند یا نه؟ با اندکی دقت درمی یابیم که جواب حتما منفی است، زیرا:

اولا: کسی می تواند از عهده تنظیم چنین برنامه ای برآید که انسان شناس واقعی باشد و از اسرار و ریزه کاری‌های جسم و روح ملکوتی انسان و از غرایز و عواطف و از مصالح و مفاسد واقعی انسان‌ها و مقتضیات زمان و مکان و موارد تراحم و برخورد قوانین و آثار آنها آگاه و مطلع باشد، در صورتی که در بین بشر چنین فردی وجود ندارد.

ثانیا بر فرض محال که قانون گذاران بشری بتوانند چنین برنامه ای را برای اداره امور دنیوی انسان‌ها تدوین کنند، بدون شک از اسرار و رموز روح ملکوتی انسان و نیازهای معنوی و حیات نفسانی، از ارتباط عمیق میان زندگی دنیوی و حیات باطنی و نیز از عوامل تکامل نفس و اسباب سقوط انسان اطلاعات کافی ندارند، به همین جهت خود انسان‌ها نمی توانند برنامه کامل و فراگیری برای خود تدوین کنند، و اصولا مراقبت از زندگی نفسانی و توجه به پرورش روح ملکوتی انسان‌ها از برنامه کار قانون گذاران بشری خارج است.

خدای سبحان، انسان را به بهترین صورت‌ها آفریده است و کمالاتی را برایش مقرر فرموده و میل به کمال و قدرت حرکت به سوی آن را در ذاتش به ودیعت نهاده است. انسان در پیمودن راه زندگی و تأمین سعادت حقیقی نیازمند برنامه و راهنماست و بدون آن نمی تواند به کمال مطلوب خود نایل گردد. انسان به تنهایی نمی تواند برنامه زندگی و راه سعادت خود را بشناسد و آن را به اجرا گذارد، بلکه به آفریدگار جهان و پیامبرانش نیازمند است. از همین جا ضرورت ارسال پیامبران را درمی یابیم. این مطلب را در ضمن دو موضوع بررسی می کنیم:

موضوع اول: بررسی نیاز انسان به برنامه زندگی و ویژگی‌های یک برنامه سعادت بخش

موضوع دوم: معرفی تدوین کننده برنامه کامل موضوع نخست را ضمن چند مطلب توضیح می دهیم:

۱- در علوم عقلی به اثبات رسیده که انسان مرکب از جسم و روح است. از جهت جسم، مانند سایر مادیات، در معرض حرکت و تغییر است و از جهت روح جزو عالم مجردات محسوب می شود، اما در عین حال کاملا با هم مرتبط اند. از آن جا که روح انسان به بدن مادی تعلق دارد و مجرد محض نیست، امکان حرکت و استکمال دارد. ابتدا موجود ضعیفی است که به تدریج ترقی می کند و کامل و کامل تر می گردد؛ اما در تمام مراحل یک حقیقت بیش نیست.

۲- انسان از یک طرف در مسیر تکامل واقع شده و بالفطره خواهان کمال است، و از طرف دیگر به نیروی استکمال مجهز می باشد؛ لذا رسیدن به کمال برایش ممکن می باشد. زیرا کار عبث و لغو در نظام آفرینش وجود ندارد. چنان که هر موجود مادی می تواند به کمال ممکن خود برسد، انسان نیز از این فیض بزرگ الهی محروم نیست و می تواند به کمال مطلوب خود برسد، بلکه خداوند حکیم راه رسیدن به آن را برایش فراهم نموده است.

۳- انسان دارای دو نوع زندگی است: یکی زندگی دنیوی که مربوط به تن اوست، دیگری زندگی نفسانی و باطنی که به روانش ارتباط دارد. در نتیجه، نسبت به هر یک از آن دو زندگی یا تکامل و سعادت یا سقوط و شقاوت خواهد داشت.

انسان در حالی که سرگرم زندگی دنیوی بوده و ممکن است از زندگی نفسانی خود به کلی غافل باشد، اما در باطن نیز یک زندگی واقعی دارد که در نهایت یا به سوی سعادت و کمال انسانیت سیر می کند یا به جانب شقاوت و سقوط ابدی حرکت می نماید.

بنابراین، اعتقادات صحیح و اخلاق نیک و اعمال صالح، وسیله استکمال نفسانی و سعادت باطنی می باشند؛ چنان که عقاید باطل، اخلاق رذیله و اعمال ناشایست، انسان را از صراط مستقیم منحرف ساخته، به سوی وادی هلاکت و شقاوت سوق می دهد.

انسان اگر در صراط مستقیم تکامل واقع شد، جوهر ذاتش رشد می یابد و پس از طی مراحل کمال به عالم اصلی خود، که عالم نورانیت و سرور است، صعود می نماید. اما اگر کمالات روحانی و اخلاق نیک و کردار شایسته را فدای ارضای قوای حیوانی نمود و به صورت حیوانی هوس باز و لذت جو و یا دیوی درنده و خون خوار درآمد، از صراط مستقیم انسانیت منحرف گشته، به وادی هلاکت و شقاوت سقوط خواهد کرد.

۴- همان طور که میان جسم و نفس انسان اتحاد و پیوندی کامل برقرار است، بین زندگی دنیوی و زندگی نفسانی او نیز ارتباط وجود دارد و نمی توان آنها را از هم جدا کرده و هر کدام را مستقل فرض نمود.

اعمال و رفتار خوب یا بد انسان، بدون شک در نفس او تأثیر خوب یا بد خواهند گذاشت؛ چنان که صفات و ملکات نفسانی در چگونگی صدور افعال تأثیر دارند. زندگی نفسانی و باطنی انسان از اعتقادات، اخلاق و اعمال ظاهری او سرچشمه می گیرد. بدون ایمان صحیح و انجام کارهای نیک نمی توان به سوی کمال مطلوب و سعادت روحانی گام برداشت، همان طور که بدون تزکیه و تهذیب نفس نمی توان در اصلاح ظاهر و کنترل اعمال، توفیق کامل یافت.

۵- انسان در اجتماع زندگی می کند، از هموعانش سود می برد و به آنها نیز سود می رساند. تراحم در منافع و تجاوز به حقوق دیگران نیز یکی از پیامدهای حتمی زندگی اجتماعی انسان است. پس زندگی در چنین اجتماعی بسیار دشوار است. به همین جهت اجتماع انسانی به یک قانون کامل و دقیق و فراگیری نیاز دارد تا حقوق افراد را تضمین و از تجاوز دیگران جلوگیری کند.

بنابراین، از آنجا که انسان دارای دو بُعد وجودی (جسم و روح) و دو نوع زندگی می باشد که با هم ارتباط کامل دارند، برای تأمین سعادت و کمال دو سرای خود به یک برنامه و دستورالعمل دقیق و هماهنگ نیاز دارد. برنامه ای که هم سعادت و آسایش دنیوی و هم سعادت و کمال اخروی او را تأمین نماید. به گونه ای که نه زندگی دنیوی به حیات اخروی لطمه ای وارد سازد و نه زندگی نفسانی و معنوی، انسان را از حیات و آسایش دنیوی باز دارد. برنامه ای که مطابق نیازهای واقعی انسان‌ها تدوین شده باشد

بنابراین، انسان صلاحیت ندارد تا برای تأمین رفاه، آسایش، امنیت و سعادت زندگی دنیوی خویش قانون وضع کند و برای تکمیل نفس و تضمین سعادت حیات اخروی خود، برنامه ریزی نماید. پس تنها کسی که می تواند قوانین و برنامه‌های کامل و هماهنگی را تنظیم کرده و در اختیار بشر قرار دهد، خدای جهان آفرین و خالق انسان‌هاست که از ساختمان وجودی و اسرار و ریزه کاری‌هایی که در جسم و روح انسان به کار برده، کاملا آگاه است و به غرایز، عواطف، احساسات و تمایلات او توجه دارد. تنها اوست که از کمالات حقیقی انسان آگاه بوده و اسباب تعالی نفس یا تنزل و سقوط آن را به خوبی می داند. خدای حکیم است که جهان بشریت در نظرش یکسان، و همه انسان‌ها مخلوق او هستند. همه را دوست دارد و به سعادت آنها علاقه مند است، و هرگز خودخواهی و کوتاه نظری و تعصب، در ساحت وجود مقدسش راه ندارد.

آری تنها خداست که می تواند برای تأمین سعادت «جسم و جان» و «دنیا و آخرت» انسان‌ها برنامه ریزی کند و آن را توسط پیامبران برگزیده اش در اختیارشان قرار دهد. اوست که الطاف بی پایانش موجب می شود تا چنین عملی را انجام دهد و بندگانش را از چنین فیض بزرگی محروم نسازد. خدایی که اسباب تکامل را برای انواع موجودات مادی فراهم ساخته تا بتوانند با حرکت و تلاش خود به کمال مطلوب نایل گردند. قرآن می فرماید: «آن کس که به هر چیز هستی بخشید و سپس راهنمایی فرمود».

خدایی که انسان را با این عظمت آفریده و در آفرینش جسم و نفسش هزاران اسرار و رموز را نهاده و جهان ماده را برای بهره برداری او به کار انداخته، امکان ندارد که از سعادت و کمال واقعی و غایت وجودی او غفلت نماید و راه رسیدن به مقصد را در اختیارش قرار ندهد. در اینجاست که ضرورت وجود پیامبران و ارسال آنها به اثبات می رسد.

خدای سبحان برای رساندن پیام خود به انسان افرادی را از میانشان انتخاب می کند تا برنامه‌ها و قوانین مورد نیازشان را به وسیله آنها بفرستد. پس پیامبران، انسان‌های برگزیده ای هستند که پیام‌های خدا را به مردم می رسانند و آنها را به سعادت و کمال رهبری می کنند و از عوامل سقوط و شقاوت برحذر می دارند. خداوند متعال می فرماید:

«ای فرزندان آدم! آگاه باشید که فرستادگانی از خودتان به سوی شما می آیند تا نشانه‌های مرا برای شما بخوانند، پس کسی که پرهیزکار و نیکوروش گردد ترس و اندوه نخواهد داشت و آنان که نشانه‌های ما را دروغ پندارند و سرپیچی کنند، اهل آتشند و در آن جا همیشه ماندنی خواهند بود.

«ما پیامبران را نمی فرستیم مگر برای بشارت [به نیکی‌ها] و ترساندن [از بدی‌ها و خطرات]. پس هر که ایمان آورد [و رسالت را بپذیرد] و آن گاه عمل نیک انجام دهد نمی ترسد و اندوهگین نمی شود و کسانی که نشانه‌هایمان را [نادیده بگیرند و] تکذیب کنند عذاب آنها را در بگیرد، زیرا که نافرمانی کرده اند.

«برای هر امتی پیامبری برانگیختیم تا [بگوید]: خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید. پاره ای از مردمان هدایت شده [و خدا را پرستیدند] و پاره ای به گمراهی افتادند. پس در زمین گردش کنید و بنگرید سرنوشت تکذیب کنندگان چگونه بود؟

عصمت پیامبران

خدا پیامبران را برگزید تا احکام و برنامه‌های حیات بخش دین را به طور کامل و بدون کم و زیاد در اختیار مردم قرار دهند، صراط مستقیم تکامل و قرب الی الله را - که یک راه بیش نیست - به انسان‌ها نشان دهند، آنان را در پیمودن راه سعادت و کمال یاری نمایند، ولایت و رهبری امت را بر عهده بگیرند و در اجرای قوانین الهی و پرورش فضایل انسانی بکوشند.

مسئولیت پیامبران در این خصوص در سه مرحله خلاصه می شود:

۱- قوانین و برنامه‌های دین را از راه وحی دریافت می کنند.

۲- برنامه‌ها و پیام‌های الهی را به مردم ابلاغ می نمایند.

۳- خودشان به احکام و دستورهای دین عمل کرده و مردم را نیز - در سخن و عمل - به دین الهی دعوت می نمایند.

منظور خدای متعال از ارسال پیامبران، زمانی تأمین می شود که در این سه مرحله معصوم باشند؛ یعنی در «دریافت» پیام‌های الهی و «ابلاغ» آنها به مردم، از خطا، اشتباه و فراموشی محفوظ و در امان باشند. حال اگر معصوم نباشند، چگونه می توانند برنامه‌های حیات بخش دین را بدون تحریف و کم و زیاد در اختیار مردم قرار دهند؟ در این صورت آیا منظور خدای حکیم، از ارسال پیامبران به طور کامل تحقق می یابد؟ آیا مردم می توانند اطمینان حاصل کنند که گفته‌های پیامبران همان پیام‌های الهی و برنامه‌های دین می باشد؟ نه. هرگز چنین نیست؛ بلکه پیامبران الهی باید از خطا و اشتباه و نسیان معصوم باشند، تا بتوانند برنامه‌های دین را بدون کم و زیاد در اختیار مردم قرار دهند و خواست خدای متعال را تأمین کنند.

با مقداری تلخیص

ولادت و دوران کودکی

ولادت پیغمبر اکرم به اتفاق شیعه و سنی در ماه ربیع الاول است؛ گواین که اهل تسنن بیشتر روز دوازدهم را گفته اند و شیعه بیشتر روز هفدهم را، به استثنای شیخ کلینی صاحب کتاب کافی که ایشان هم روز دوازدهم را روز ولادت می دانند. رسول خدا در چه فصلی از سال متولد شده است؟ در فصل بهار. در السیره الحلبیه می نویسد: «ولد فی فصل الربیع»؛ در فصل ربیع به دنیا آمد. بعضی از دانشمندان امروز حساب کرده اند تا ببینند روز ولادت رسول اکرم با چه روزی از ایام ماههای شمسی منطبق می شود، به این نتیجه رسیده اند که دوازدهم ربیع آن سال مطابق می شود با بیستم آوریل، و بیستم آوریل مطابق با سی و یکم فروردین، و قهراً هفدهم ربیع مطابق می شود با پنجم اردیبهشت. پس قدر مسلم این است که رسول اکرم در فصل بهار به دنیا آمده است. حال یا سی و یکم فروردین یا پنجم اردیبهشت. در چه روزی از ایام هفته به دنیا آمده است؟ شیعه معتقد است که در روز جمعه به دنیا آمده اند، اهل تسنن بیشتر گفته اند در روز دوشنبه. در چه ساعتی از شبانه روز به دنیا آمده اند؟ شاید اتفاق نظر باشد که بعد از طلوع فجر به دنیا آمده اند، در بین الطلوعین.

تاریخچه رسول اکرم، تاریخچه عجیبی است. پدر بزرگوارشان عبدالله بن عبدالمطلب است، او پسر بسیار رشید و برآورنده ای است که حالا داستان آن مسئله نذر ذبحش و این حرفها بماند. عبدالله جوان، جوانی بود که در همه مکه می درخشید. جوانی بود بسیار زیبا، بسیار رشید، بسیار مؤدب و بسیار معقول که دختران مکه آرزوی همسری او را داشتند. او با مخدره آمنه دختر وهب که از فامیل نزدیک آنها به شمار می آید، ازدواج می کند. در حدود چهل روز بیشتر از زفافش نمی گذرد که به عزم مسافرت به شام و سوریه از مکه خارج می شود و ظاهراً سفر، سفر بازرگانی بوده است. در برگشتن می آید به مدینه که خویشاوندان مادر او در آنجا بودند و در مدینه وفات می کند.

عبدالله در وقتی وفات می کند که پیغمبر اکرم هنوز در رحم مادر است. محمد (ص) یتیم به دنیا می آید، یعنی پدر از سرش رفته است. به رسم آن وقت عرب، برای تربیت کودک لازم می دانستند که بچه را به مرضعه بدهند تا به بادیه ببرد و در آنجا به او شیر بدهد. حلیمه سعدیه (حلیمه، زنی از قبیله بنی سعد) از بادیه می آید به مدینه که آن هم داستان مفصلی دارد. این طفل نصیب او می شود که خود حلیمه و شوهرش داستان ها نقل می کنند که از روزی که این کودک پا به خانه ما گذاشت، گویی برکت از زمین و آسمان بر خانه ما می بارید. این کودک تا سن چهار سالگی، دور از مادر و دور از جد و خویشاوندان و دور از شهر مکه، در بادیه در میان بادیه نشینان، پیش دایه زندگی می کند. در سن چهار سالگی، او را از دایه می گیرند. مادر مهربان، این بچه را در دامن خود می گیرد. شما حالا آمنه را در نظر بگیرید؛ زنی که شوهری محبوب و به اصطلاح شوهر ایده آلی داشته است به نام عبدالله که آن شبی که با او ازدواج می کند، به همه دختران مکه افتخار می کند که این افتخار بزرگ نصیب من شده است. هنوز بچه در رحمش است که این شوهر را از دست می دهد.

برای زنی که علاقه وافر به شوهر خود دارد، بدیهی است که بچه برای او یک یادگار بسیار بزرگ از شوهر عزیز و محبوبش است؛ خصوصاً اگر این بچه پسر باشد. آمنه تمام آرزوهای خود در عبدالله را، این کودک خردسال می بیند. او هم که دیگر شوهر نمی کند. جناب عبدالمطلب، پدر بزرگ رسول خدا، علاوه بر آمنه، متکفل این کودک کوچک هم هست. قوم و خویش های آمنه در مدینه بودند. آمنه از عبدالمطلب اجازه می گیرد که سفری برای دیدار خویشاوندانش به مدینه برود و این کودک را هم با خودش ببرد. همراه کنیزی که داشت، به نام ام ایمن، با قافله حرکت می کند. می رود به مدینه دیدار دوستان را انجام می دهد (سفری که پیغمبر اکرم در کودکی کرده، همین سفر است که در سن پنج سالگی از مکه رفته به مدینه).

محمد (ص) با مادر و کنیز مادر بر می گردد. در بین راه مکه و مدینه، در منزلی به نام ابواء که الان

هم هست، مادر او مریض می شود. به تدریج ناتوان می گردد و قدرت حرکت را از دست می دهد.

در همان جا وفات می کند. این کودک خردسال، مرگ مادر را در خلال مسافرت به چشم می بیند. مادر را در همانجا دفن می کنند و همراه ام ایمن، این کنیز بسیار بسیار با وفا - که بعدها زن آزاد شده ای بود و تا آخر عمر خدمت رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین را از دست نداد، و آن روایت معروف را حضرت زینب از همین ام ایمن روایت می کند، و در خانه اهل بیت پیامبر پیرزن مجلله ای بود - برمی گردد به مکه.

تقریباً پنجاه سال از این قضیه گذشته بود. حدود سال سوم هجرت بود که پیغمبر اکرم در یکی از سفرها آمد از همین منزل ابواء عبور کند، پائین حرف اصحاب دیدند پیغمبر بدون این که با کسی حرف بزند، به طرفی روانه شد. بعضی در خدمتش رفتند تا ببینند کجایی رود. دیدند رفت و رفت، به نقطه ای که رسید، در آنجا نشست و شروع کرد به خواندن دعا و حمد و قل هو الله و... ولی دیدند در تأمل عمیقی فرو رفت و به همان نقطه زمین توجه خاصی دارد و در حالسی که با خودش می خواند، کم کم

کرده است. پیغمبر اکرم هم قدر مسلم این است که شبانی می کرده است. گوسفندانی را با خودش به صحرا می برده است، رعایت می کرده و می چرانیده و بر می گشته است. بازرگانی هم که کرده است. با این که یک سفر، سفر اولی بود که خودش می رفت به بازرگانی (فقط یک سفر در دوازده سالگی همراه عمویش رفته بود). آن سفر را با چنان مهارتی انجام داد که موجب تعجب همگان شد.

سوابق

سوابق قبل از رسالت پیغمبر اکرم چه بوده است؟ در میان همه پیغمبران جهان، پیغمبر اکرم یگانه پیغمبری است که تاریخ کاملاً مشخصی دارد. یکی از سوابق بسیار مشخص پیغمبر اکرم این است که امی بود؛ یعنی مکتب نرفته و درس نخوانده بود که در قرآن هم از این نکته یاد شده است. اکثر مردم آن منطقه در آن زمان، امی بودند. یکی دیگر این است که در همه آن چهل سال قبل از بعثت، در آن محیط که فقط و فقط محیط بت پرستی بود، او هرگز بتی را سجده نکرد. البته عده قلیلی بوده اند معروف به (حنفاء) که آنها هم از سجده کردن بت ها احتراز داشته اند، ولی نه این که از اول تا آخر عمرشان، بلکه

مروری بر زندگانی رسول الله



استاد شهید مرتضی مطهری

بعداً این فکر برایشان پیدا شد که این کار، کار غلطی است و از سجده کردن بتها اعراض کردند و بعضی از آنها مسیحی شدند.

اما پیغمبر اکرم در همه عمرش، از اول کودکی تا آخر، هرگز اعتنایی به بت و سجده بت نکرد. این، یکی از مشخصات ایشان است. و اگر یک بار کوچکترین تواضعی در مقابل بتی کرده بود، در دوره ای که با بتها مبارزه می کرد، به او می گفتند: تو خودت بودی که یک روز آمدی اینجا مقابل لات و هبل تواضع کردی. نه تنها بتی را سجده نکرد، بلکه در تمام دوران کودکی جوانی، در مکه که شهر لهو و لعب بود، به این امور آلوده نشد.

مکه دو خصوصیت داشت: یکی این که مرکز بت پرستی عربستان بود و دیگر این که مرکز تجارت و بازرگانی بود و سرمایه داران عرب در مکه خفته بودند و برده داران عرب در مکه بودند. اینجا برده ها و کنیزها را خرید و فروش می کردند. در نتیجه مرکز عیش و نوش اعیان و اشراف هم همین شهر بود.....

پیغمبر اکرم در تمام عمرش هرگز در هیچ مجلسی از این مجالس دائر مکه شرکت نکرد. در دوران قبل از رسالت، به صداقت و امانت و عقل و فطانت معروف و مشهور بود. او را به نام محمد امین می خواندند. به صداقت و امانتش اعتماد فراوان داشتند. در بسیاری از کارها به عقل او اتکا می کردند. عقل و صداقت و امانت از صفاتی بود که پیغمبر اکرم سخت به آنها مشهور بود؛ به طوری که در زمان رسالت وقتی که فرمود آیا شما تاکنون از من سخن خلافی شنیده اید؟ همه گفتند: ابدا، ما تو را به صدق و امانت می شناسیم.

یکی از جریان هایی که نشان دهنده عقل و فطانت ایشان است، این است که وقتی خانه خدا را خراب کردند (دیوارهای آن را برداشتند) تا دو مرتبه بسازند: حجر الاسود را نیز برداشتند. هنگامی که می خواستند دو مرتبه آن را نصب کنند، این قبیله می گفت من باید نصب کنم، آن قبیله می گفت من باید نصب کنم، و عنقریب بود که زد و خورد شدیدی روی دهد. پیغمبر اکرم آمد قضیه را به شکل خیلی ساده ای حل کرد. قضیه معروف است، دیگر نمی خواهم وقت شما را بگیرم.

مسئله دیگری که باز در دوران قبل از رسالت ایشان هست، مسئله احساسات آیدات الهی است. پیغمبر اکرم بعدها در دوره رسالت، از کودکی خودش فرمود. از جمله فرمود من در کارهای اینها شرکت نمی کردم... گاهی هم احساس می کردم که گویی یک نیروی غیبی مرا تأیید می کند. می گوید من هفت سالم بیشتر نبود، عبدالله بن جدعان که یکی از اشراف مکه بود، عمارتی می ساخت. بچه های مکه به عنوان کار ذوقی و کمک دادن به او می رفتند. از نقطه ای به نقطه دیگر سنگ حمل می کردند. من هم می رفتم همین کار را می کردم. آنها سنگ ها را در دامنشان می ریختند، دامنشان را بالا می زدند و چون شلوار نداشتند، کشف عورت می شد. من یک دفعه تا رفتم سنگ را گذاشتم در دامنم، مثل این که احساس کردم که دستی آمد و زد دامن را از دستم انداخت. حس کردم که من نباید این کار را بکنم، با این که کودکی هفت ساله بودم. امام باقر (ع) در روایاتی، و نیز امیرالمؤمنین - در نهج البلاغه - این مطلب را کاملاً تأیید می کنند:

«و لقد قرن الله به من لدن ان كان فطيميا اعظم ملك من ملائكة، يسلك به طريق المكمار و محاسن اخلاق العالم»

امام باقر (ع) می فرماید: بودند فرشتگانی الهی که از کودکی او راهمراهی می کردند. پیامبر می فرمود من گاهی سلام می شنیدم، یک کسی به من می گفت السلام علیک یا محمدا! نگاه می کردم، کسی را نمی دیدم. گاهی باخودم فکر می کردم شاید این سنگ یا درخت است که دارد به من سلام می دهد؛ بعد فهمیدم فرشته الهی بوده که به من سلام می داده است.

از جمله قضایای قبل از رسالت ایشان، به اصطلاح متکلمین «ارهاصات» است که همین داستان ملک هم جزو ارهاصات به شمار می آید. رؤیاهای فوق العاده عجیبی بوده که پیغمبر اکرم، مخصوصاً در ایام نزدیک به رسالتش می دیده است. می گوید من خواب هایی می دیدم که: یأثی مثل فلق الصبح؛ مثل فجر، مثل صبح صادق، صادق و مطابق بود. این چنین خواب های روشن می دیدم. چون بعضی از رؤیاها از همان نوع وحی و الهام است، نه هررؤیایی، نه رؤیایی که از معده انسان بر می خیزد، نه رؤیایی که محصول عقده ها، خیالات و توهّمات پیشین است. جزو اولین مراحلی که پیغمبر اکرم برای الهام وحی الهی در دوران قبل از رسالت طی می کرد، دیدن رؤیاهایی بود که به تعبیر خودشان مانند صبح صادق ظهور می کرد. چون گاهی خود خواب برای انسان روشن نیست، پراکنده است. و گاهی خواب روشن است ولی تعبیرش صادق نیست. اما گاه خواب در نهایت روشنی است؛ هیچ ابهام و تاریکی و به اصطلاح آشفتنگی ندارد و بعد هم تعبیرش در نهایت وضوح و روشنایی است.

از سوابق دیگر قبل از رسالت رسول اکرم، یعنی در فاصله ولادت تا بعثت، این است که - عرض کردیم - تا سن بیست و پنج سالگی دو بار به خارج عربستان مسافرت کرد.

پیغمبر فقیر بود. از خودش نداشت؛ یعنی به اصطلاح یک سرمایه دار نبود. هم یتیم بود، هم فقیر و هم تنها. یتیم بود، خوب معلوم است؛ بلکه به قول «نصاب» لطیم هم بود؛ یعنی پدر و مادر هر دو از سرش رفته بودند. فقیر بود، برای این که یک شخص سرمایه داری نبود؛ خودش شخصا کار می کرد و زندگی می نمود و تنها بود. وقتی انسان روحی پیدا می کند و به مرحله ای از فکر و افق فکری و احساسات روحی و معنویات می رسد که خواه ناخواه دیگر با مردم زمانش تجانس ندارد، تنها می ماند. تنهایی روحی از تنهایی جسمی صد درجه بدتر است. اگرچه این مثال خیلی رسا نیست، ولی مطلب را روشن می کند: شما یک عالم بسیار عالم و بسیار با ایمانی را در میان مردمی جاهل و بی ایمان قرار بدهید. ولو آن افراد پدر و مادر و برادران و اقوام نزدیکش باشند، او تنهاست. یعنی پیوند جسمانی نمی تواند او را با اینها پیوند بدهد. او از نظر روحی در یک افق زندگی می کند و اینها در افق دیگری، گفت: «چندان که نادان را از دانا وحشت است، دانا را صد چندان از نادان نفرت است».

با مقداری تلخیص



پاک و منزّه ششم امام تشیع

استاد ادیب برومند

چيست در ايام، بهترينه علايق
تا كه بدین علقه دل نهند خلايق؟
عَلَقَةُ پاكي كه بى عوارض طارى
فكر تو را ره دهد به كُنه حقايق
پرورَدت همچنان درخت برومند
رونق باغ و بهار و زيب حدايق
بستردت گردها ز لوحه خاطر
گرد غم روزگار و غفلت سابق
دير زمانى چو پگروى به طريقتش
اوست چو جانانه‌اى چنان كه تو عاشق
اين چه علاقه است و بهر چيست دلاويز؟
بهر متاعى است بى گزند عوايق
اين چه متاعى است بى بديل و همانند
بى خطر از دستبرد رهن و سارق
چيست متاعى چنين مبارك پيوند؟
اين بود آن علم با عمل شده لاحق
علم متّوج به تاج معرفت حق
علم مبرا ز انتساب رعونت
علم منزّه ز كيد و شيد منافق
كيست بدین علم در زمانه مسلم
غير جناب امام جعفر صادق؟
پاك و منزّه ششم امام تشيع
خواجّه دين‌پروران و بر همه فايق
شاخصى از اهل بيت پاك پيمبر
جَدّ بايعش به سعى جَد متوافق
علم لدّيش بود و مكتسبش نيز
گستره فضلش آفتاب مشارق
پير خرد بر درش چو قارى ابجد
عالم كل در برش چو طفل مُراهق^۱
طورِ معالم منور از قسباتش
كوه مكارم به وزن او متطابق
مسند ارشاد، زيب و زيور از او يافت
كرد مسخر جهان به منطق ناطق
پايه‌اى بنیان نهاد مذهب حق را
كرد ستون هاش آهنيّن به موائق^۲
فكر متينش نويد حل مسائل
راى زرينش كليد گنج مغالق^۳
محضر درسش همواره بود چو كانون
گرم ز انبوه عالمان مناطق
در ره دين هر كجا مضيقه عيان گشت
فكرت او بود رهگشاي مضايق
زد ز سر صدق، پشت پا به حكومت
كرد به ارشاد خلق، طي طرايق
كار سياست رها به دنويان كرد
وز پي دين زد قلم به شرح دقايق
مسأله گفت آن كه متكى به خدا بود
مظلّم بُرد آن كه مُتّسب به دوائق^۴
در ره فرهنگ دين مجاهده پيوست
گشت در اين اشتغال، راتق و فاتق
دعوت بومسلم از براى خلافت
هيچ نپذيرفت آن حفيظ وثايق
بود پريشيده فقه مكتب و آيين
كرد بسلامان، سوابقش چو لواحق
تا كه كند رخت نو به پيكر اسلام
كرد برون ز استين جبّه، مراقق
روح پيمبر قرين بهجت و شادى است
از همم اين چنين نواذه لايق
تا كه شكوفد به باغ، نرگس شها
تا كه برويد به دشت، تازه شقايق
مذهب او باد در امان ز موانع
سايله او باد بر رؤوس و مفارق
گشت رهاورد حج عمره، «اديب»
اين اثر نغز بهر اهل ذوائق

پي نوشت ها:

۱. طفل نابالغ
۲. استوار دارنده‌ها
۳. دشواری‌ها
۴. مقصود «منصور دوانقي» خليفه آن زمان است كه دشمن امام بود.



دکتر سيد جعفر شهیدی

رسول خدا و در هفدهم آن ماه بوده است. اما بعض مورخان و تذکره نویسان ولادت حضرتش را در سال هشتم از هجرت نوشته اند^(۱) و در ماه شوال سال صد و چهل و هشت هجری به دیدار پروردگار شتافت.^(۲) مدت زندگانی او شصت و پنج سال بوده است.^(۳)

ابن قتیبه نویسد: جعفر بن محمد، کنیه او ابو عبد الله است و جعفریه بدو منسوب اند و به سال یکصد و چهل و شش در مدینه درگذشت.^(۴)

از آغاز ولادت تا هنگام رحلت این امام بزرگوار، ده تن از امویان به نام های: عبد الملک پسر مروان، ولید پسر عبد الملک (ولید اول)، سلیمان پسر عبد الملک، عمر پسر عبد العزیز، یزید پسر عبد الملک (یزید دوم)، هشام پسر عبد الملک، ولید پسر یزید (ولید دوم)، یزید پسر ولید (یزید سوم)، ابراهیم پسر ولید و مروان پسر محمد، و دو تن از عباسیان ابو العباس، عبد الله پسر محمد معروف به سفاح و ابو جعفر پسر محمد معروف به منصور بر حوزه اسلامی حکومت داشته اند.

آغاز امامت امام صادق (ع) با حکومت هشام پسر عبد الملک و پایان آن، با دوازدهمین سال از حکومت ابو جعفر منصور (المنصور بالله) مشهور به دوانیقی مصادف بوده است. مدفن آن امام بزرگوار قبرستان بقیع است؛ آنجا که پدر و جد او به خاک سپرده شده اند.

نام مادر او فاطمه یا قریبه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ام فروه کنیت داشته است. مادر ام فروه، اسماء دختر عبد الرحمان بن ابی بکر است. امام صادق در باره مادرش فرموده است: مادرم مؤمن، متقی و نیکوکار بود و خدا نیکوکاران را دوست می دارد.^(۵)

کلینی به اسناد خود از عبد الاعلی آورده است: «ام فروه را دیدم متنکروار گرد کعبه طواف می کرد و حجر الاسود را به دست چپ سواد. مردی از طواف کنندگان بدو گفت: در سنت خطا کردی. ام فروه پاسخ داد: ما از دانش تو بی نیازیم.»^(۶) و از این پاسخ می توان آشنایی او را به مسائل فقهی دریافت.

چنان که مشهور است، فرزندان آن حضرت ده تن بوده اند، هفت پسر به نام های: اسماعیل، عبد الله، موسی، اسحاق، محمد، عباس و علی و سه دختر به نام های ام فروه، اسماء و فاطمه.

پی نوشت:

- ۱- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸-۹
- ۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۳
- ۳- همان، ص ۱۰۴
- ۴- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۵
- ۵- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۶
- ۶- ارشاد، ج ۲، ص ۱۷۴
- ۷- المعارف، ص ۲۱۵
- ۸- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۷۲
- ۹- فروع کافی، ج ۴، ص ۴۲۸ کتاب حج

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، ششمین امام شیعیان، و پنجمین امام از نسل امیرالمؤمنین (ع) است که کنیه او ابو عبد الله و لقب مشهورش «صادق» است. لقب های دیگری نیز دارد، از آن جمله: صابر، طاهر و فاضل. اما چون فقیهان و محدثان معاصر او که شیعه وی هم نبوده اند، حضرتش را به درستی حدیث و راستگویی در نقل روایت بدین لقب ستوده اند، به لقب صادق شهرت یافته است و گرنه امامی را که منصوب از طرف خدا و منصوب از جانب امامان پیش از اوست، راستگو گفتن، آفتاب را به روشن وصف کردن است. که:



مدح تعریف است و تخریق حجاب
فارغ است از شرح و تعریف آفتاب
مدح خورشید مداح خود است
که دو چشم روشن و نامر مد است^(۱)
ابن حجر عسقلانی او را چنین وصف می کند: الهاشمی العلوی، ابو عبد الله المدنی الصادق^(۲) و هم او نویسد که ابن حبان گوید در فقه و علم و فضیلت از سادات اهل بیت بود.^(۳)
ولادت او ماه ربیع الاول سال هشتاد و سوم از هجرت

سخن گفتن از ولادت تو...

مانده اند عالمیان و آدمیان که کدامین لحظه را، لحظه ولادت تو بشمارند؟
کدامین روز را، روز تولد تو نام بگذارند؟

تو کی در وجود آمدی که ورودت را و زمان آمدنت را جشن بگیرند؟
خورشید و ماه و ستارگان تا بدانجا که حافظه شان یاری می کند، به تو سلام می گفته اند.

نرگس ها اولین رکوع حیات را بر آستان تو کرده اند.
موج ها از ازل سر بر ساحل رسالت تو می ساییده اند.

سرسخت ترین و بی محاباترین لاله ها و آلاله ها در بی انتهاترین دشت ها، نام تو را هر پگاه فریاد می کرده اند.
پیغمبران و رسولان، همه در کلاس تو درس رسالت می خوانده اند.

سرو و صنوبران مدام راستای قامت تو را تداعی می کرده اند.
بلبلان و قناریان هر چه یاد دارند، همیشه مدح تو می گفته اند.

گل های محمدی همه با نام تو پر می گشوده اند.
قطرات باران، اندیشه حیات را وام از تو می گرفته اند.

بنفشه های جان باخته و دل افروخته همیشه در صفحه سینه سوخته خویش تصویر روشنی از تو می یافته اند.
در حافظه جویبارها، جز تکرار نام تو هیچ نیست.

شبنم ها هر چه به خاطر دارند بر تو درود می فرستاده اند.
پیش از تو را، کسی به یاد ندارد.

باری، مانده اند عالمیان و آدمیان که کدامین لحظه را لحظه ولادت تو بشمارند.

موجودات هر چه به گذشته ها می نگرند، هر چه در خورجین سوابق خویش جستجو می کنند، هر چه زمین ماضی را می کاوند، هر چه نگاه در زوایای حافظه می گردانند، جز تو هیچ نمی بینند.

راهی باید جست برای سخن گفتن از ولادت تو...



سید مهدی شجاعی

مکتب اهل بیت معروف به مذهب جعفری است. این نسبت دو علت داشت: امام صادق(ع) در اواخر دولت اموی و اوایل حکومت عباسی آزادی داشت که توانست بسیاری از تعلیم دین را بیان کند، به همین دلیل، بیشتر احادیث فقهی مذهب اهل بیت از ایشان نقل شده است. از سوی دیگر، امام به علم و دانش شهرت داشت. به این دو دلیل مکتب اهل بیت را مذهب جعفری می‌گویند؛ اما در حقیقت این مذهب همه اهل بیت است و شیعه احکامش را از همه آنها گرفته است و پیامبر اکرم(ص) آنان را همسنگ قرآن دانست، تبعیت از ایشان را واجب کرد و تمسک به ایشان را مایه رهایی از گمراهی شمرد.

تاریخ تولد شیعه به ابتدای رسالت برمی‌گردد و بنابر مصلحت‌سنجی به وجود نیامده است. در دوره‌ای اسم امام صادق(ع) بر مکتب شیعه اطلاق شد که انگیزه‌هایی برای ایجاد مذاهب جدید پیدا شده بود؛ اما باید مشخص شود که اسم امام بر مذهب شیعی برای اشاره و مشخص ساختن این مذهب است، نه به این دلیل که ایشان مذهبی جدید پایه گذاشته است. در هر صورت، محور اصلی تشیع، اطاعت از پیامبر اکرم(ص) و اقتدا به اهل بیت او و پیروی از آموزه‌ها و تعلیم آنان است. ابو حاتم رازی می‌گوید: «اولین عنوانی که در اسلام به وجود آمد، عنوان شیعه بود. این عنوان لقب چهار تن از صحابه، یعنی ابوذر، سلمان، عمار و مقداد بود و بعد از جنگ صفین، یاران علی به این اسم شناخته شدند.»

درگیری نهضت اصلاحی و دولت عباسی

در زمانی که موج سرکش گرفتاریها بر جامعه حاکم بود؛ در زمانی که اندیشه‌ها به جریان افتاده، دیدگاهها به هم آمیخته و مردم دچار اختلاف شده بودند و بر اثر خودپرستی، با یکدیگر درگیر شدند و بر سر سلطه و برتری بر دیگری، به نزاع پرداختند، در نتیجه بدعتها و خرافه‌ها گسترش یافت و گروههایی به وجود آمدند که لباس اسلام را به تن کردند، در حالی که از آموزه‌های اسلام خالی و منکر اصول آن بودند. کسانی هم که در واقع بیش از پیروان دیگر ادیان برای اسلام خطر داشتند، خود را در میان مسلمانان جا کرده بودند. برخی نیز ادعای دوستی اهل بیت و ارتباط با آنها را داشتند، ولی دشمن آنان و مخالف نهضت ایشان بودند. از این رو امام صادق(ع) به کار آنان بسیار توجه و دقت می‌کرد و در برابرشان به شدت می‌ایستاد.

امام مردم را به اصلاح و تمسک به آموزه‌های دینی فرا می‌خواند و از آنها می‌خواست قواعد اسلام را در زندگی فردی، اجتماعی و اقتصادی خود اجرا کنند؛ نظرات اختلاف‌برانگیز را دور بریزند؛ هوای نفس و چنددستگی و جدایی در دین را رها کنند تا همه مسلمانان زیر پرچم قرآن و آموزه‌های پیامبر(ص) متحد شوند؛ برادری عمومی، برابری کامل و همبستگی اجتماعی شکل بگیرد و تعاون و مهربانی، عدالت و راستی، رحم و صبر، احسان و نیکی و خیر و هر آنچه بر پایه این وحدت قرار دارد، در جامعه اسلامی حکمفرما شود.

امام از سیاست کناره گرفت و خویشن‌داری پیشه کرد و جایگاه علمی خود را نگه داشت. او شخصیتی بود که همه بدو توجه داشتند و مردم با دیده بزرگی و شکوه به او می‌نگریستند و جویندگان علم با وجود اختلاف نظرشان، از گوشه و کنار به محضرش می‌آمدند و دانشمندان سرشناسی به محضرش رفت و آمد داشتند که در زمره پیشوایان مذاهب و گروههای اسلامی درآمدند و همگی به برتری و علم آن حضرت اعتراف می‌کنند.

تأثیر نهضت اصلاحی امام بر منصور عباسی بسیار زیاد بود. نه اینکه منصور آن را تحسین کند و موضع خوبی در برابرش داشته باشد، بلکه گاه خشم خود را از آن آشکار و گاه پنهان می‌کرد؛ زیرا توجه مردم به امام و گسترش مراش را نشانه‌های انقلابی می‌دانست که به

زودی شعله‌ور می‌شد و توانایی فرو نشانندش را نداشت؛ به این ترتیب منصور از آل علی به صورت کلی و از امام صادق(ع) به طور خاص، بیمناک بود و از آن حضرت با عنوان «استخوان در گلو» یاد می‌کرد. او حیل‌های خود را به کار می‌بست تا بر امام چیره شود. نیز نامه‌های دروغینی می‌نوشت و او را به قیام فرا می‌خواند؛ ولی امام نقاب از چهره توطئه‌ها بر می‌داشت و خلیفه را که می‌کوشید او را به شورش متهم کند، ناکام می‌گذاشت.

منصور این نقشه را درباره دیگر بزرگان

انتظاری می‌رود؟ هنگامی که به حج می‌رفت، تمام توجهش به امام صادق(ع) بود. ربیع همراه و مشاور منصور می‌گوید: با منصور به حج رفتیم. در راه به من گفت: «هنگامی که به مدینه رسیدیم، جعفر بن محمد را به من یادآوری کن. به خدا سوگند جز من کسی او را نمی‌کشد. مواظب باش یادآوری به من را فراموش نکنی!» یک بار هم منصور وقتی با امام صحبت می‌کرد، شمشیر خود را زده‌زده از غلاف بیرون کشید [به این انگیزه که اگر توانست، به او ضربه بزند].



مکتب امام صادق(ع)



علامه اسد حیدر

دولت عباسی از ابتدای شکل‌گیری، خود را وارث پیامبر(ص) جا می‌زد و ادعا می‌کرد آنها سزاورترین مردم به حکومت هستند و خلافت راستین را به اجرا می‌گذارند و می‌کوشیدند وجهه دینی به دولت خود بدهند، در مقام پاسداری پایه‌های اسلام در برابر مردم ظاهر شوند و نشان دهند که قدرتشان قدرت خداست و بر اساس فرمان او حکومت می‌کنند. عباسیان ردایی را که پیامبر(ص) به کعب بن زهیر بخشیده بود، در جشنها و مراسم و حتی گردهمایی‌های جنگی و بسیاری وقتهای در نمازهای جماعت می‌پوشیدند. هلال صابی آنجا که درباره بر تخت نشستن خلفا و لباس آنان در مراسم می‌گوید، آورده است: «عادت این است که خلیفه بر صندلی بلندی بنشیند، لباسش سیاه باشد، عمامه سیاه بر سر بگذارد، شمشیر پیامبر(ص) را به کمر ببندد، موزه سرخ به پا کند، قرآن عثمان را پیش رو قرار دهد

و ردای پیامبر(ص) را بر دوش افکند.» با استفاده از این ظاهر فریبنده، توانستند بر مردم آنان را افرادی مقدس ببینند و اعتقاد داشته باشند آنها وارث پیامبر و شایسته حکومت هستند و هرکس به آنان انتقاد یا علیه آنان قیام کند، بر خداوند شوریده است. عالمانی که ضعف و سستی بر دل و جانشان سایه افکنده و طمع، زمام عقلمندان را به دست گرفته بود، انتشار عقاید دروغین را برعهده گرفتند، افسانه‌ها بازگو کردند و از پیش خود حدیث ساختند، به گونه‌ای که این اعتقادات در دل و جان بسیاری از مردم رخنه کرد. در نتیجه هر کس دولت عباسی را مشروع نمی‌دانست، ملحد خوانده می‌شد.

در دوران حکومت منصور مردم با ستمهای گوناگون روبرو شدند که پیش از این سابقه نداشت؛ همان‌گونه که زجر و بدبختی را بر سر علویان فرود آورد و با آنان چنان رفتار کرد که تاریخ ماندنش را به خود ندیده است: آنها را پراکنده دنیا را برایشان تنگ کرد و انواع سختی‌ها و آزارها را به ایشان چشاند. در عین حال، به کار خود رنگ قداست می‌داد و خود را حاکم شرعی می‌دانست؛ بدین معنا که هر چه می‌کند، به خواست و اجازة خداست؛ چنان که در خطبه روز عرفه گفت: «ای مردم، من فرمانروای خدا بر زمین او هستم و شما را اداره می‌کنم. من خزانه‌دار فیء او هستم، به خواست او عمل می‌کنم و با اجازه او به شما می‌بخشم. خداوند مرا قفل این خزانه قرار داده است؛ هرگاه بخواهد، مرا باز کند که به شما پرداخت کنم و فیء را میانتان تقسیم کنم و هرگاه بخواهد مرا ببندد، می‌بندد.»

منصور نگاه مردم را به دلخواه خود تغییر می‌داد و حیل‌های گوناگونی را برای پیروزی بر امام به کار می‌بست. او نمی‌توانست شهرت علمی امام را برباید. از این رو کوشید جایگاه مالک را بالا ببرد و صدور فتوا را تنها به او منحصر کند. جارچی منصور همه جا فریاد می‌زد: «هیچ کس جز مالک فتوا ندهد!» از سوی دیگر، از مالک خواست کتابی بنویسد که به عنوان مرجع رسمی در فقه باشد و نتوان به غیر آن رجوع کرد یا از دیگری پرسید؛ به همین علت علمای مدینه را کنار گذاشت و تنها به مالک چنین امتیازی داد که می‌دانست منشایی اموی دارد.

در آن زمان این سخن امام صادق(ع) در همه جا پیچیده بود که «پیشوایی و امامت، تنها سزاور کسی است که سه صفت داشته باشد: ورع که او را از انجام حرام باز دارد؛ بزرگمنشی که به وسیله آن خشم خود را نگاه دارد؛ و نیک‌رفتاری با کسی که سرپرستی‌اش را به عهده گرفته است، به گونه‌ای که همچون پدری بسیار مهربان برای او باشد.» بنابراین سخنان، منصور شایسته خلافت نبود؛ چرا که هیچ یک از این ویژگیها را نداشت.

همچنین امام مردم را از شکایت بردن به نزد حاکمان و قاضی قرار دادن آنان نهی می‌کرد و آنان را حاکمان ستمگر و پیشوایان گمراهی می‌خواند که قضاوتشان را نمی‌پذیرفت و می‌فرمود: تسلیم فرمان آنان شدن و برای آنان کار کردن، زیر پا گذاردن حق و همدستی در ظلم است. یاران خود را که با افراد حکومت همکاری داشتند، سرزنش می‌کرد و از این کار باز می‌داشت و می‌فرمود: «ستمگر و کسی که او را یاری می‌کند و کسی که از کار او راضی است، شریک یکدیگرند» و «هر کس ستمگری را در برابر ستمیده‌ای یاری کند، خداوند بر او خشمگین خواهد ماند تا اینکه دست از یاری او بردارد.» درگیری میان مکتب امام صادق(ع) و دولت عباسی، به مرور زمان بالا گرفت. دولت راههای گوناگون را ازمود و حیل‌های بسیاری به کار بست تا مکتب را به فرمان خود درآورد و با خود همراه سازد؛ ولی هیچ‌یک سودی نبخشید.

✽ برگردان: گروه مترجمان

